

بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی نومیدی و بدبینی در اشعار دهه سی اخوان ثالث

علی بالی*

چکیده

ساحت وجودی هنرمندان و شاعران کانون تناقض بین نومیدی و خوش‌بینی و سایر متغیرهای روحی است. به لحاظ جامعه‌شناختی و پدیداری، نومیدی و بدبینی ال‌تهابی روحی و روانی ناشی از بحران‌ها و شکست‌هایی است که عمدتاً از جانب محیط و اجتماع بر ذهن و ضمیر انسان عارض می‌شود. از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، در کنسپت شعر معاصر فارسی، آثار و اشعار اخوان ثالث (م. امید) بیش از اشعار دیگر اقرانش دارای درون‌مایه‌های غم، نومیدی، و بدبینی است. زمینه‌های جامعه‌شناختی این بدبینی و یأس را علاوه بر شرایط شخصی شاعر باید در تحولات اجتماعی دهه سی جامعه ایران جست‌وجو کرد. آثار این دهه از فعالیت هنری اخوان، علاوه بر بازتاب مشکلات شخصی او، مصائب و شکست‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه ایران را آیینگی می‌کند. اخوان در فاصله سال‌های پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در سه دفتر نخست اشعارش مانند پاندول میان یأس و امید در نوسان است و تا واپسین روزهای زندگی هرگز از چنبره این سندرم رهایی نیافت. این گفتار می‌کوشد زمینه‌های جامعه‌شناختی یأس و امید و نوسان آن را در سپهر شعر اخوان برپایه اوضاع فرهنگی و سیاسی جامعه و با تمرکز بر سه دفتر *ارغنون*، *زمستان*، و *آخر شاهنامه* بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: اخوان ثالث، *آخر شاهنامه*، *ارغنون*، *زمستان*، بدبینی، نومیدی.

۱. مقدمه

بدینی و نومیدی در نهاد انسان الزاماً امری ذاتی نیست، بلکه در بسیاری موارد حادث و عرضی است. در نگاهی اجمالی، بدینی انتهایی روحی و عارضه‌ای روانی بر اثر شکست‌ها و بحران‌های شخصی، خانوادگی، و نیز اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی است که اغلب گریبان افراد و گاه اجتماع را می‌گیرد و دارای گونه‌هایی چون تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی، و... است. اگرچه نومیدی و بدینی مفرد در هیئت سندرم ممکن است بر اثر عارضه‌هایی چون روان‌نژندی (neurosis)، اسکیزوفرنی (schizophrenia)، روان‌پریشی (psychosis)، پارانویا (paranoia)، و مالیخولیا (melancholia) باشد، اوج آن در ساحت اندیشه در قالب «یأس فلسفی» بروز می‌کند. از این روی، اگر بتوان بدینی را عارضه‌ای محیطی و اجتماعی فرض کرد، می‌توان حتی بدینی مفرد ابوالعلائی مَعْرَى را هم، که زندگی را اساساً پوچ و بی‌معنی می‌انگاشت، حاصل تجربه‌های شخصی او در رویارویی با مصائب و مشکلات زندگی‌اش برشمرد. بدینی (pessimism) یا مذهب اصالت شر از کهن‌ترین عقاید و نگرش‌های فلسفی بشر است. کم نیستند فیلسوفان و نویسندگان و شاعرانی نظیر شوپنهاور، آلبرکامو، و خیام که به بدینی و یأس شهره‌اند و آثارشان در مجموع بیان‌گر روحیات تیره و نومید آن‌هاست. بدینی در نهاد انسان در تقابل با بُعد دیگر آن، یعنی خوش‌بینی (optimism)، پیشینه طولانی و کهن دارد و برای تبیین چستی آن الزاماً نمی‌شود بنیاد استوار فلسفی جُست و یا فلسفه‌ورزی کرد. به بیان دیگر، بدینی تابعی از متغیر کنش و تعامل شخصی افراد در رویارویی با رُخدادها، رنج‌ها، و دیگر ماجراهای تلخ و شیرین زندگی و اجتماع است و به لحاظ تاریخی، این عارضه در بین حکما و ارباب عقاید دیگر تمدن‌ها نظیر یونان و هند قدیم وجود داشته و نشانه‌های آن را در ادیان و آیین‌های دیگر هم می‌توان جست. چنان‌که بودا، که گیتی را اساساً خوابی موحش می‌پندارد و رهایی آدمی را از درد و رنج ممکن نمی‌داند، در نگاهی تلخ و مأیوسانه معتقد است: «زادن رنج‌کشیدن است، پیرشدن رنج‌کشیدن است، بیماری رنج‌کشیدن است» (کریدرز ۱۳۸۸: ۱۷). از سوی دیگر، در عقاید مانی نیز عناصر بدینی آشکار است. دین مانی «هرچند غلبه نهایی خیر را قطعی می‌داند، لیکن در عالم وجود شر و ظلمت را همواره مساوی و مقارن خیر و نور می‌شمارد و برای رهایی خیر از چنگال شر در وجود انسان، ریاضت‌های سخت توصیه می‌نماید» (زرین کوب ۱۳۷۱: ۱۱۹).

بدینی و نومیدی را در سراسر ادبیات کلاسیک ایران و در آثار بسیاری از چهره‌های نام‌دار شعر و اندیشه می‌توان پی‌گرفت. در تاریخ معاصر ایران، از مشروطه به این سو،

جامعه مدنی ایران به‌کرات دست‌خوش تحولات بنیادین قرار گرفت و در راستای عبور از نظام‌های سلطنتی و اَلیگارشی (oligarchy)، ناکامی‌ها و تجربه‌های ناتمام زیادی را پشت‌سر گذاشت و به‌تبع همین ناکامی‌ها، اغلب گرفتار نوعی بدبینی (paranoid) و توهم «تئوری توطئه» گشته است. در توالی سده گذشته، تحولاتی بنیادین و ژرف در سطح و ساحت اجتماع و فرهنگ ایران روی داده است. شعر معاصر فارسی بخش بزرگی از این تحولات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه پساامشروطیت ایران را آینگی می‌کند. در بین شاعران معاصر، آن‌هایی که از نزدیک شاهد جنبش‌های ناتمام جامعه روبه‌مدرن ایران در فاصله گذار از استبداد رضاشاهی تا کودتای ۲۸ مرداد بوده‌اند، گویی با وقوع کودتا آخرین پُتک بر تارک آرزوهای مدنی و مطالبات آزادی‌خواهی آن‌ها فرود آمد و برخی از این شاعران در ناگزیر عبور از ایام راه بی‌بازگشت انزوا و عزلت را برگزیدند و زان‌پس سایه سهمگین این سرخوردگی و انزوا همه عمر بر متن زندگی و زمان آن‌ها گسترانیده شد. درحالی‌که دولت همه درها را به‌روی هرگونه فعالیت معنی‌دار اجتماعی یا سیاسی بسته بود، هنر و ادبیات، به‌ویژه شعر، کانونی امن برای هم‌فکری کوشندگان جوان بود تا از آن طریق موضوعات سانسور، فساد، سرکوب، استبداد، و وضع دشوار محرومان را جلوه‌گر سازند (بروجردی ۱۳۹۳: ۷۳). اخوان ثالث یکی از این شاعران سرخورده و جوان مایوس این دوره است که دیوان اشعارش، به‌ویژه سه دفتر نخست آن، تحت‌تأثیر فضای مغموم و نومید پساکودتاست و فراز و فرود تحولات فرهنگی و جنبش‌های بی‌فرجام جامعه مدنی ایران را برمی‌نماید. نگارنده در این بررسی، که با رویکرد توصیفی و تحلیلی انجام گرفت، بر این باور است که تیره خیامی فکر اخوان، روحیه حساس، و شکست‌های عاطفی او در پیوند با حران‌های اجتماعی، شکست جنبش ملی، سرکوب جامعه مدنی، و... مجموعاً از اخوان شاعری نومید و بدبین ساخته است.

۲. پیشینه پژوهش

افسردگی و نومیدی اصولاً موضوع پژوهش روان‌شناسان است و درباره آن در حوزه روان‌شناسی تحقیقات متنوعی صورت گرفته است که پرداختن به آن خارج از موضوع این نوشتار است. فرانکن (۱۳۸۸) در *انگیزش و هیجان* به ریشه‌های افسردگی و یأس پرداخته و علاوه بر تأکید بر مؤلفه‌های زیستی و وراثتی معتقد است که میان بدبینی و افسردگی رابطه نزدیکی وجود دارد. اریک فروم (۱۳۸۵) در *انقلاب امید* به مضمون نومیدی و

افسردگی پرداخته و بر این باور است که همواره و در هر شرایط احتمال ازدست‌دادن امید و ایمان و شکیبایی در انسان وجود دارد. معتمدی (۱۳۸۷) در *انسان و مرگ* برخی از عارضه‌های روحی را برمی‌شمارد و سپس به مصادیق روان‌نژندی می‌پردازد و این عارضه‌ها و اختلالات روحی را عموماً محصول ناکامی‌ها و فقدان می‌داند. اما زندگی و شعر اخوان در بیش از شش دهه گذشته همواره مرکز توجه منتقدانش بود و تاکنون مقالات و کتاب‌های مفصلی درباره کیفیت زندگی و شعرش منتشر شد. شفیع کدکنی (۱۳۹۱) در *حالات و مقامات م. امید* جامع‌ترین گفتار را در بررسی کیفیت روحی و اندیشگی اخوان تقریر کرد. محمدی آملی (۱۳۷۷) در *آواز چگور* و نقد و بررسی شعر اخوان اشاراتی پراکنده به روحیه نومید و زمینه‌های یأس فلسفی اخوان دارد. مرتضی کاخی (۱۳۷۰) در مجموعه *باغ بی‌برگی* مقالاتی پُروپیمون از صاحب‌نظران و برخی از دوستان اخوان منتشر کرده که درخلال پاره‌ای از اقوال آن به روحیه خیامی و نومیدی و یأس اخوان اشاره شده است. قاسم‌زاده و دریایی (۱۳۷۱) نیز در مجموعه *ناگه غروب کلامین ستاره* کار نسبتاً مشابهی را انجام دادند که مفید است. شاهین‌دژی (۱۳۷۷) در مجموعه *شهریار شهر* سنگستان مقالاتی را گرد آورده که اغلب آن‌ها پیش‌تر در دیگر مجموعه‌ها آمده بود. باوجوداین، تاکنون کتاب یا نوشتاری که مشخصاً به زمینه‌های بدبینی و نومیدی اخوان در دهه سی پرداخته باشد به‌دست نیامده است.

۳. اخوان نماد یأس و بدبینی در شعر معاصر

در شعر معاصر ایران، مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹) از «طرفه‌ترین گویندگان نوپرداز» است که از او با عنوان «شاعر شکست»^۱ یاد می‌شود. بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت اخوان درکنار نوپردازانی چون نیما، شاملو، فروغ، و... شناس‌نامه و هویت شعر معاصر ایران به‌شمار می‌رود. ابرهای تیره زندگی متلاطم و مواج او مانند کرکس گشوده‌بال بر ساحت شعرش سایه دارد و ازاین‌روی، نمی‌شود زندگی تاریخی او را از زندگی اجتماعی و شعری‌اش جدا دانست. اگرچه گفته می‌شود، پس از مرگ اخوان، نومیدی در شعر او را بزرگ‌نمایی کرده‌اند (افشاری ۱۳۷۷: ۳۴۲)، حقیقت این است که اخوان از آغاز با بود و نبود زندگی و جامعه پیرامونش کشمکش‌های درونی داشت (صنعتی ۱۳۸۹: ۱۵۱) و از روزگار نوجوانی با رنج و دشواری و ناتوانی دست‌به‌گریبان بود. چنین می‌نماید که نخستین تجربه‌های شکست اخوان شکست عاطفی بود، آن هم در روزگار نوجوانی و در حوالی

چهارده‌پانزده‌سالگی که در آن عوالم به دختری تعلق خاطر پیدا کرده بود (کاخی ۱۳۷۱: ۱۵۵) و برای تسکین این دل‌بستگی به شعر پناه می‌برد و راز این تعلق خاطر و غصه‌ها و گله‌های فراوانش را در دفتر و دیوان شاعرانی می‌جست که پدر طیب و عطارش از هر سو برای او تهیه می‌کرد و در اختیار این نوجوان شوریده می‌گذاشت.

اخوان نُماد و نماینده یأس اجتماعی و اندوه سیاسی جامعه ناکام ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد است. غم او غم دیگران است. «جهل اجتماعی و فقر و بیچارگی مردم و ستم‌گری و خفقان دل او را می‌خَلد، سخن از شکست است، اما نه شکست فردی، بلکه شکست ایدئال‌های جمعی و آرمان‌های اجتماعی، غم مبارزه و مقاومت و آگاهی‌بخشی شاعر را آرام نمی‌گذارد» (فتوحی ۱۳۸۶: ۱۴۲). اخوان شاعر نوستالژی‌های شخصی نیست که سوگوار مصائب خویشتن باشد و یا صرفاً بر مشکلات زندگی خود مویه کند:

شاعر درد و دردمندی‌ست. درد او اگرچه به یک اعتبار درد خاص او نیست و درد یک نسل است، اما در زبان او بیان خاص خود را می‌یابد. شعر او بیان احوال نسلی است که زبان حال خود را در شعر یک دهه، و به‌ویژه شعر اخوان، یافت (آشوری ۱۳۸۷: ۱۹۰).

و شگفتا که نسل‌های سپسین نیز بیان حال خود را در زبان و بیان اخوان می‌جویند و گفتی میان آن‌ها درد مشترکی نهفته است که تا به امروز مضمون این دردمندی پابرجا ماند و از میزان و شدت آن نیز ذره‌ای کاسته نشده است.

اخوان از آغاز زندگی در فاصله شک و یقین به‌سر می‌برد و به همه‌چیز با تردید می‌نگرد. وی که چندان اهل مصاحبه نیست، در گفت‌وگویی پیرامون زندگی خود از تولد تا پیش از انتشار *ارغنون*، نخستین مجموعه شعرش، می‌گوید:

من در این یقین دارم و از پدر و مادر خود شنیدم که در یکی از سال‌ها، در یکی از اوقات شب یا روز، در توس (مشهد)، به‌قول معروف متولد شدم؛ یعنی درواقع یک چشم را به دنیا گشودم... بعد از مدتی با درمان‌های پدر و دعاهای مادر و نذر و نیازهایش آن چشم دیگر را هم به دنیا گشودم. خدا به من رحم کرد و الا حالا دنیا را با یک چشم می‌دیدم، اما حالا با دو چشم می‌بینم. بدین معنی که بعضی‌ها را خوب می‌بینم و بعضی‌ها را هم بد می‌بینم (کاخی ۱۳۷۱: ۴۰۴-۴۰۶).

از همین مقدار اشارت می‌توان به روزگار تلخ و دشوار اخوان در سال‌های نوجوانی و جوانی‌اش پی‌برد و دلیل شک و بدبینی او را در رنجی جست که در آن روزگار بر او عارض شد. تعصب و سخت‌گیری پدر نیز، که به مقتضای زمان و بافت جامعه سستی آن

روزگار چندان روی خوشی به کودک نشان نمی‌داد و همواره اخم‌هایش درهم بود، در این تلخی و دشواری بی‌تأثیر نبوده است.

۱.۳/ارغنون، نخستین تجربه‌های غمگین

اخوان ثالث در میانه‌های دهه سوم زندگی‌اش، یعنی در حوالی ۲۳ سالگی (۱۳۳۰)، نخستین دفتر شعر خود را با عنوان *ارغنون* منتشر کرد. او در این زمان به‌پشتوانه تحسین استادی کهن‌سال، به نام «نصرت منشی‌باشی» که اخوان را «امید شعر ایران» خوانده بود، تخلص «امید» را برای خود برگزید (همان: ۱۵۵). این مجموعه، که حاصل پنج سال فعالیت شعری اوست، در قالب‌های کلاسیک شعر فارسی منتشر شد و به‌مثابه نخستین تجربه برای شاعر جوان موفقیت قابل توجهی همراه داشت. اخوان در این مجموعه اگرچه شاعری تازه‌کار می‌نماید که سودای یار و دل‌دار دارد (زرقانی ۱۳۸۷: ۶۲۴)، در همین آغاز راه در فاصله بین امید و ناامیدی حیران و در نوسان است و با همه امیدیهایی که در او متجلی است خود را مرثیه‌گوی وطن مرده خویش می‌نامد:

از بس که ملول از دل دل‌مرده خویشم هم خسته بیگانه، هم آزرده خویشم
گویند «امید و چه نومید!» ندانند من مرثیه‌گوی وطن مرده خویشم

(اخوان ثالث ۱۳۸۱: ۲۸۸).

روح چیره بر مجموعه *ارغنون*، که در آن شاعر در امتداد دل‌تنگی و احساسات ناب تا رؤیاهای امیدبخش در نوسان است، اندوه و غم و تألمات اجتماعی است. شعر اخوان در این دفتر که خود آن را «ناله‌های روح خود» خوانده است با همه زیبایی و شور از رنگ و جنس همان شعرهای معمولی فارسی است.

بدبینی و نومیدی م. امید در میان شاعران معاصر اگرچه انکارناپذیر نیست، صرفاً سروده‌های دفتر نخست او را نمی‌توان مبنای مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناختی این دوره قرار داد و برپایه آن حکم قطعی صادر کرد. اخوان در این دوره به مبارزه و عدالت اجتماعی و جنبش‌های انقلابی چشم دوخته و بارقه‌های امیدش را با نیروی جوانی به‌هم گره زده است، اما لحن دل‌گیر و نومید او را در تمام فضای *ارغنون* می‌توان حس کرد و نشان داد. او در *ارغنون* با حس اجتماعی نیرومندی به زندگی و سرنوشت انسان ایرانی می‌اندیشد.

شعر او از اواخر دهه بیست، و گاه در همان قالب‌ها و اسالیب کهن، با رویکردی سیاسی به برابری و عدالت اجتماعی مشخص شده است و روند رشد و عمق و

بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی نومیدی و بدبینی در اشعار دهه سی اخوان ثالث ۷

گسترش یا تعدیل این دیدگاه را به دست حادثات سیاسی و پیوند و گسست اندیشه‌ها و گرایش‌های اجتماعی سپرده است. از همین روی، او مشخص‌ترین چهره شاعری معاصر است که شکست سیاسی و اجتماعی عمیق‌ترین و قطعی‌ترین تأثیر را در اندیشه شعری‌اش برجای نهاده است (مختاری ۱۳۷۱: ۴۳۳).

و سایه شکست‌های سیاسی و اجتماعی در همه ادوار زندگی شعری او گسترده است و آثار آن زدودنی نیست.

سروده‌های/ارغنون، که شیدایی و شوریدگی‌های جوانی احساساتی و باهوش در آن پیداست، از رنج‌های شخصی و دردهای اجتماعی مایه گرفته است. «افکار شاعر در این مجموعه بر محور عشق فردی و دردهای اجتماعی می‌گردد و نمایش‌گر روح عصیانی و رنج‌کشیده‌ای است که در برابر خویش فضای آزاد یافته است» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۱: ۱۱۲). محتوای غزل‌واره‌های این مجموعه سرشار است از دریغ‌گویی و پریشان‌روزگاری و پناه‌جویی به آستان دگه می‌فروش آن ترسای پیر پیرهن چرکین. «در این غزل‌ماندها هیچ روزنه امیدی تا دورتر نقطه مرزهای باور او احساس نمی‌شود» (همان: ۱۱۳) و عنصر غم و اندوه‌بارگی و نومیدی از زندگی و اجتماع بر فضای کلی این مجموعه سایه افکنده و دریغاگو و حسرت‌آلود بر آن است تا فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد:

صدم غم هست، اما همدمی نیست	وگر یک همدم باشد، غمی نیست
هزاران رازم اندر سینه پژمرد	دریغا و دریغا، مَحرمی نیست
خمارآلودم اما ساغری نه	سراپا ریشم اما مرهمی نیست
گنه‌ناکرده بادافره‌کشیدن	خدا داند که این درد کمی نیست
سیه‌چالی نصییم شد چو بیژن	چه گویم، با که گویم، رستمی نیست
خوشا بی‌دردی و شوریده‌رنگی	که گویا خوش‌تر از آن عالمی نیست
کم است «امید» اگر صد بار گویم	صدم غم هست اما همدمی نیست

(اخوان ثالث ۱۳۸۱: ۲۷۵-۲۷۶).

۲.۳ زمستان، آینه‌التهاب هیستریک (hysteric) جامعه

دهه سی سال‌های پرافت‌وخیز جامعه ایران است. پس از قیام ملی سی تیر و پیروزی نسبی جنبش‌های اجتماعی و فعالان مدنی، بوم شوم استبداد این بار از آستین یک کودتای هدایت‌شده سر برکشید و شیرینی آن پیروزی اندک را بر کام گُنش‌گران مدنی و

تحول‌خواهان اجتماعی تلخ ساخت. در این دوره، درحالی‌که حلقهٔ ادیبان متعهد آرام‌آرام در حال شکل‌گیری بود، در عرصهٔ فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی «شعر اخوان ثالث تحت عنوان زمستان جان‌مایهٔ زمزمه‌های نومیدانهٔ اهل ادب بود» (بروجردی ۱۳۹۳: ۸۰). بیان استعاری و نمادین زمستان در آن فضای خفقان و سرکوب‌خونی تازه بود بر کالبد نیمه‌جان و مغموم اجتماع که به آن جان می‌بخشید:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

هوا دل‌گیر

درها بسته

سرها در گریبان

دست‌ها پنهان...

غبارآلوده مهر و ماه، زمستان است

(اخوان ثالث ۱۳۷۱: ۹۹).

زمستان، که در میانهٔ این دهه منتشر شد، حدیث ناامیدی جامعهٔ کودتازده و فرومردۀ ایران است. سروده‌های این دفتر استعاری‌هویت شعری مهدی اخوان را در امتداد شعر معاصر فارسی تثبیت کرد و او را در میان نوپردازان برسر زبان‌ها انداخت. شاعری نومید با نام امید که «جز حدیث حسرت و شکست بر لب نداشت» (حقوقی ۱۳۷۱: ۷۵). برخی شعر مغموم و لحن دل‌گیر و حسرت‌آلودش را به عرصهٔ تاخت‌وتاز بی‌دادها و ترس‌ها و وحشت‌های اجتماعی نسبت داده‌اند و او را متعلق به طبقه‌ای دانسته‌اند که در سراسر تاریخ طولانی این سرزمین، پیوسته در اسارت و بردگی زیسته است و اکنون صدا و شعرش را به‌عنوان مردی که واکنش حسی و عاطفی از خود در برابر وحشت نشان می‌دهد برمی‌شمارند تا بدان‌جا که این شعر به میعادگاه امید و نومیدی، روز و شب، و سپیدی و سیاهی مبدل گشته است (براهنی ۱۳۷۱: ج ۲، ۱۰۰۵). نگاهی دیگر به اخوان است:

شاعری است که گویی چیزی جز ناامیدی و ترس و شکست در دلش راه نیافته است، نه زبان خشن و حماسی می‌تواند این روح وحشت‌زده و ناامید را از او دور کند و نه زرتشت و مزدک و هفت امشاسپندان. او بیهوده می‌کوشد تا از صافی تضادهای کهن راهی تازه بجوید. راهی که به هیچ‌جا منتهی نمی‌شود و شاعر را همچنان در همان جاده‌ای که ایستاده و از بیم طوفان‌های سهمگین می‌لرزد، نگاه داشته است (زرین‌کوب ۱۳۵۸: ۱۹۲-۱۹۳).

چنین می‌نماید که منتقدان شعر اخوان بر این اجماع دارند که نومیدی در وجود او از دیرباز رسوب کرده و گویی از بدبینی ذاتی اوست که همه‌جا را تاریک و سوت‌و‌کور می‌بیند و همواره نومید است. اما نگارنده بر این باور است که به‌لحاظ جامعه‌شناختی، اخوان مانند بسیاری از فعالان فرهنگی و چهره‌های هنری به تحولات جامعه مدنی ایران پس از شهریور بیست دل‌خوش کرده بود، اما دولت این امید و آرزوها مستعجل بود و با وقوع کودتا، همه آرزوهای او نیز نقش بر آب شد و در چنین اوضاع و احوالی شاعر مغموم و نومید به بهبود اوضاع به‌مراتب ناامید و بدبین‌تر گشت. چنان‌که در بیانی استعاری عمر خود را زان‌پس چون مُردابی راکد و خموش پنداشت:

عمر من دیگر چو مردابی است	راکد و ساکت و آرام و خموش
نه از او شعله کشد موج و شتاب	نه در او نعره زند خشم و خروش
*	
ورنه مرداب چه دیده‌ست به عمر	غیر شام سیه و صبح سپید؟
روز دیگر ز پس روز دگر	هم‌چنان بی‌ثمر و پوچ و پلید

(اخوان ثالث ۱۳۸۱: ۴۲).

انکار نمی‌توان کرد که روی‌داد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست دولت ملی مصدق در جامعه مدنی و تحول‌خواه، به‌ویژه در شاعران این دوره، تأثیر منفی ژرفی گذاشته است و شعر نیز به‌شدت به رمانتیسم روی آورده و مآلاً شاعرانی چون نادرپور، نصرت رحمانی، و اخوان کانون اصلی رمانتیسم اجتماعی این عصر گردیده‌اند. مسائل اصلی و درون‌مایه‌های تازه‌ای که در قلمرو شعر این مقطع عرضه می‌شود، بیش‌و‌کم عبارت‌اند از مسئله مرگ و مسئله یأس و ناامیدی عجیبی که بر شعر این دوره حاکم است. غالباً شعرا به مرگ می‌اندیشند و اصولاً یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر این دوره مسئله اندیشیدن شاعران به مرگ و حتی ستایش مرگ و ناامیدی عجیب‌وغریبی است که شاید بهترین پیغام‌گزارش اخوان ثالث باشد (شفیعی کدکنی ۱۳۹۱: ۶۱). روحیه م. امید حتی در دوره شکوفایی‌اش با یأس آمیخته است که می‌گوید:

بیزارم و بیزارم و بیزار
نومیدم و نومیدم و نومید؛
هرچند می‌خوانند «امید»م.

(اخوان ثالث ۱۳۷۱: ۹۵).

سروده‌های زمستان قصه آرزوهای دور و دروغ و دردمندی اخوان و اقران فکری‌اش را در بستر تحولات اجتماعی و اصلاحات (reform) مدنی^۱ آینگی می‌کند. غوغای شکست اصلاحات دولت ملی مصدق و سرکوب جنبش‌های اجتماعی تحول‌خواه و به خاکسترنشینی آرمان‌های ملی^۲ شاعر جوان را چنان به ورطه^۳ یأس سیاسی فروبرده و او را چاووشی خون آن آرزوهای دور و فروخته در دریغ گردانید که همه نغمه‌هایش بدآهنگ است و دل‌گیر:

من این‌جا بس دلم تنگ است
و هر سازی که می‌بینم بدآهنگ است
بیا ره‌توشه برداریم
قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم
بینیم آسمان «هرکجا» آیا همین رنگ است؟

(اخوان ثالث ۱۳۸۱: ۶۴).

اخوان با مجموعه زمستان قصه دردمندی خود را آغاز می‌کند. در این کتاب «اخوان ناله دردآلودی دارد و امید نومیدی است بیدار شده از فریب یک سراب که بیابانی هول‌ناک را در پیش چشم می‌بیند که هیچ امید رهایی از آن نیست و زبان دشنام به همه یاران نیمه‌راه و نجات‌بخشان دروغین می‌گشاید و کشیدن بار دردمندی و شکست جاودانه را چون شهادتی شاعرانه پذیرا می‌شود، و خود را، چون آخرین معصوم زمانه، خیانت‌شده و زیان‌دیده و وانهاده می‌بیند» (آشوری ۱۳۸۷: ۱۹۱).

و ناگزیر به راه بی‌برگشت بی‌فرجام می‌اندیشد.

اخوان در عبور از یکی از بحرانی‌ترین بزنگاه‌ها و باریک‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران زمستان را به‌نشانه تجربه‌های همه‌تلخ منتشر کرد؛ از این‌روی، زمستان صرفاً نماد یأس و شکست‌های شخصی اخوان نیست، بلکه نماد و نمونه بازتاب شکست‌های مکرر و تاریخی ایرانیان است که از بیم تجربه‌های شکست سرها در گریبان داشته‌اند و همه عمر مغموم و اندوهگین صدای صحبت سرما و دندان شنیده‌اند. زمستان بازتاب دردهای کهنه و قدیم ملتی است که سیلی سرد زمستان و کابوس استبداد را تجربه کرده است.

م. امید از نخستین دفتر شعرش نشان داد که مصداق راستین «یک احساساتی دل‌تنگ»^۴ است که می‌پندارد جامعه و میهنش در کوره جاه‌طلبی‌های واشنگتن و لندن برای

بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی نومییدی و بدبینی در اشعار دههٔ سی اخوان ثالث ۱۱

حفظ کارتل بین‌المللی نفت (آبراهامیان و دیگران ۱۳۹۱: ۲۱۸) دارد می‌سوزد و از این‌روی فریاد برمی‌دارد:

خانه‌ام آتش گرفته است
آتشی بی‌رحم
هم‌چنان می‌سوزد این آتش
نقش‌هایی را که من بستم به خون دل
بر سر و چشم در و دیوار
در شب رسوای بی‌ساحل

(اخوان ثالث ۱۳۷۱: ۷۷).

او از فرط ظلم و بی‌دادی که بر جامعه‌اش می‌رود، به این سو و آن سو می‌دود تا مگر از این درد و دهشت رهایی یابد، اما خنده‌های پیروزمندانهٔ دشمن موذی که از فراز بام‌ها شادمانه قهقهه سر می‌دهند آتش به جانش می‌زند.

در مجموعهٔ *زمستان*، اگرچه در بادی امر چنین می‌نماید که گویی ما بیش‌تر شاهد یأس شخصی اخوان هستیم، حقیقت آن است که او در زندگی شخصی و اجتماعی خود با ناملایمات زیادی روبه‌رو بوده است که این ناملایمات به این حجم از یأس و بدبینی‌اش منجر شده است:

در ماجرای عشقی که زیباترین لحظه‌های زندگی خود را صرف آن کرده بود، شکست خورد. هنوز طعم آن شکست زیر زبانش بود که با شکست کودتای ۲۸ مرداد روبه‌رو شد و بعد مدتی در زندان به‌سر برد و پس‌از آن نیز از لحاظ معیشت زندگی در فقر و نداری روزگار را سپری کرد. از این‌روی، وقتی با نوعی نومییدی و یأس در شعر اخوان روبه‌رو می‌شویم، برای‌مان چندان اعجاب‌انگیز نیست که چرا اخوان این‌همه نومیید است، علاوه‌بر آن‌که فضای کلی ادبیات ما فضایی غمگین و مه‌آلود است و کم‌تر در آن رنگ طرب و شادی به‌چشم می‌آید و اخوان ادامه‌دهندهٔ چنین ادبیاتی است که شاعر و عارف و عاقل آن با اندوه و یأس به عالم و آدم نگریسته‌اند (محمدی آملی ۱۳۷۷: ۱۲۳).

اما یأس اجتماعی در سروده‌های اخوان جلوه‌ای دیگر از نومییدی‌های اوست. اخوان هرگز فارغ از درد و رنج مردم روزگارش نبود و آنچه در *زمستان*، *چاووشی*، *باغ‌من*، و منظومهٔ *شکار آمده است*، پاره‌ای از درک و دریافت و عمق احساسات او در پیوند با مردم روزگار و جامعهٔ اوست و به‌هیچ‌روی صرفاً جنبهٔ دغدغهٔ شخصی ندارد.

سراینده زمستان را در فضای غبارآلود دهه سی شمسی «پرچم‌دار یأس و ناامیدی» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۶۳) و کسی که «هیچ وقت زیاد امیدوار نبود» (دریابندری ۱۳۷۰: ۲۴۷) دانسته‌اند. برخی نیز بر این باورند «زمستانی که م. امید در شعر زمستان نقش کرده زمستان امید است و تصویری است شاعرانه از پدیده و تجربه‌ای اجتماعی» (یوسفی ۱۳۷۳: ۷۳۸). چنان‌که پیش‌تر گفته آمد، این نومی‌ها ریشه در شخصیت و بافت ذهنی او داشت، اما یأس منبعث از مشکلات شخصی او به‌مرور به یأس اجتماعی و آن‌گاه به یأس فلسفی انجامید؛ یعنی تاحدودی بدبینی مفرط و باور به ناممکن و به تعبیر تیلیش (۱۳۶۶)^۳ باور به «بی‌معنایی». چهره دل‌واپسی‌ها و دل‌شوریدگی‌های شعرهای اخوان را گونه‌گون است و هر چهره را بازنمای احساس درونی خواسته یا ناخواسته او برای زیستن شایان و فراخور آدمی دانسته‌اند، اشکال این نومی‌ها را چنین برشمردند:

۱. نومی‌ها در شعرهای اخوان برآمد نبردهای بی‌فرجام است که خود را در خشم‌گینی، نفرین، و لعنت به خود و دیگران نشان می‌دهد؛

۲. نومی‌ها لجوجانه‌ای که در شکوه و شکایت‌های او تجلی می‌یابد و مظلومیت ما را به‌رخ می‌کشد؛

۳. نومی‌های که فراخوانی است برای ویرانی آنچه هست و نباید باشد و دست‌یازیدن به آنچه باید باشد؛

۴. نومی‌های که در آن ستایش‌گری و ارزش‌گذاری خوبی‌ها و نیک‌دلی‌ها در قالب مرثیه‌ها و روایت‌ها خود را بازمی‌نماید و جانب‌دار و هدف‌مند است (الهی ۱۳۷۰: ۹۷-۹۸). در منحنی نمودار سروده‌های م. امید در دفتر زمستان، سیر دگرگونی‌های اندیشگی او را می‌توان دید. اما آنچه در تمام این سروده‌ها به چشم می‌آید عنصر حسرت و اندوه است. اگر غم را درون‌مایه اصلی شعرهای عاطفی / احساسی بدانیم، عنصر اندوه و غم در اغلب سروده‌های او از بسامد بالایی برخوردار است.

در مجموعه زمستان وقتی با نومی‌ها او روبه‌رو می‌شویم، یا نومی‌ها از شکست در عشق است و یا جدایی از یاران نیمه‌راه و فریب‌خوردن از دست دوستان هم‌راه، اما این یأس در دوره‌های بعد به یأس اجتماعی و در آخر به یأس فلسفی مبدل می‌شود (محمدی آملی ۱۳۷۷: ۱۲۳).

سروده‌های اندوه و قصه‌ای از شب در این دفتر بازتاب نمونه‌هایی از رنج و اندوه شخصی شاعر است که تعبیر دیوانه‌غمگین، دل‌افسرده، خفته‌غمگین، دخمه‌غمگین، و... بیان‌گر میزان اندوه روحی شاعر است.

پس از این دره ژرف
جای خمیازه جادوشده غار سیاه
پشت آن قله پوشیده ز برف
نیست چیزی، خبری
ور تو را گفتم، چیز دگری هست، نبود
جز فریب دگری...

(اخوان ثالث ۱۳۷۱: ۱۰۹- گرگ هار).

و در اعتراض به این فریب ایدئولوژیک، که جز ننگ و نفرت او و سیاه‌روزی جامعه را در پی نداشت و دیگر حتی امیدی به کورسویی نیز در آن برجای نمانده بود و همه جا سیاهی و تیرگی بود، چنین می‌سراید:

هرکه آمد بار خود را بست و رفت ما همان بدبخت و خوار و بی‌نصیب
زان‌چه حاصل، جز دروغ و جز دروغ؟ زین‌چه حاصل، جز فریب و جز فریب؟

(همان: ۱۱۹).

از پس این فریب، م. امید که خود را مرثیه‌خوان وطن مرده خویش می‌خواند در فضای مه‌گون جامعه و خلوت افسانگی میهن مبارزه را آغاز می‌کند و در این نبرد سه راه پیش‌رو دارد:

نخستین: راه نوش و راحت و شادی
به ننگ آغشته، اما رو به شهر و باغ و آبادی
دودیگر: راه نیمش ننگ، نیمش نام
اگر سر برکنی غوغا، اگر دم درکشی آرام
سه‌دیگر: راه بی‌برگشت، بی‌فرجام
(همان: ۱۴۴).

و خود را سوم یعنی راه «بی‌برگشت» را برمی‌گزیند.

راوی تجربه‌های همه تلخ جامعه ایران و چاوشی‌خوان قوافل حسرت در فرهنگ پارسی انسانی است دردمند و به‌غایت نومید. سیطره یأس بر کهکشان روح و سپهر اندیشه و آثار او آرام‌آرام سایه گسترانید. گویی هرگز حتی به روزگار کودکی نیز طعمی از شادی و

لذت را نچشیده است. از این روی، با این حجم از دل‌چرکینی، این پرسش به ذهن مخاطب متبادر می‌شود که مگر بر او چه گذشته است که این همه نومید و تلخ است. حتی برخی از یاران و دوستان نزدیک او نیز دردمندی و نومیدی و بدبینی او را تأیید می‌کنند. چنان‌که برخی از همین دوستان نزدیک او معتقدند: «آنچه روزگار نتوانست با اخوان بکند، خودش با خودش کرد» (طیبه و عظیمی ۱۳۹۱: ۹۳۰).

آنچه دشمن نکرد با خود کرد جان بفرسود و تن نزار گذاشت
نام امید داشت، اما گام در ره ناامیدوار گذاشت

(ابتهاج ۱۳۸۹: ۳۵۳).

گفتیم که ناامیدی و حُزن اخوان را حتی دوستان او نیز تأیید کردند، اما ناگفته نگذاریم که اخوان با صداقتی که ویژگی برجسته شخصیت اوست، نومیدی خود را انکار نمی‌کند و در مقدمه *آخر شاهنامه* در این باره می‌گوید: «... نومید بودن و کردن نجیب‌تر و درست‌تر است از امید دروغین دادن و داشتن، چون حداقل فایده این نجابت و درستی این است که آدم دروغ‌ها و پدرسوختگی‌ها را نخواسته و نیاراسته...» (اخوان ثالث ۱۳۳۸: پنج). باین همه، ناامیدی امید را دسته‌ای با تندی و خشونت بسیار، که خاص طبقه روشن‌فکر یا خامان‌پیکارگر است، مورد انتقاد قرار می‌دهند و انتشار آثار او را مُخدر نسل جوان که امید زندگی بدان‌هاست می‌دانند، ولی جای گفت‌وگوی بسیار است که آیا امید دروغین دادن و باز گروهی را در خاک و خون کشیدن و به نتیجه‌ای نرسیدن بهتر است یا نجیبانه و باشرافت و از سرِ درستی و راستی ناامید کردن؟ (شفیعی کدکنی ۱۳۹۱: ۱۲۸) باین اوصاف، می‌توان گفت که اخوان «شجاعت خودبودن» داشت و بدبینی و نومیدی‌اش را پنهان یا انکار نمی‌کند.

۳.۳/ آخر شاهنامه، ادامه شکایت‌های غمگین

اخوان در وانفسای جامعه‌بُهت‌زده ایران (دهه سی شمسی) که گوشه‌هایی از آن را در زمستان تصویر و روایت کرده بود و در فاصله نه‌چندان دور مجموعه *آخر شاهنامه* را منتشر کرد تا بگوید که در نظام اجتماعی و تاریخی ایران:

ما یادگار عصمت غمگین اعصاریم ما راویان قصه‌های شاد و شیرینیم

(اخوان ثالث ۱۳۳۸: ۴۴).

بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی نومیدی و بدبینی در اشعار دهه سی اخوان ثالث ۱۵

این دفتر بغض‌آلود و محزون گمانه‌های نومیدی شاعر را، که پیش‌تر در زمستان به خوانندگان القا شده بود، تأیید می‌کرد. «گویی آن بغضی که گلوگیر است، آن جادویی که کلام را شعر می‌کند، آن خصیصه‌ای که در هیچ تعریفی نمی‌گنجد در بیش‌تر اشعار این کتاب متجلی شده بود» (بهبهانی ۱۳۷۰: ۱۶۸). هنوز تلخی شکست‌های پیشین جامعه بر زبان او جاری است و کابوس آن ناکامی‌های اجتماعی چنان سایه‌ای بر فضای اندیشه و روان شاعر افکنده که گفתי رهایی از آن ناممکن می‌نماید.

در این دفتر نیز مرثیه‌سرایی او را می‌شنویم و رنج‌مویه‌های او را به گوش جان درمی‌یابیم و هم خشم و نفرت شاعر شکست‌خورده را از مردمی که امثال او را در میدان مبارزه تنها گذاشتند؛ با طنزی تلخ و گزنده لمس می‌کنیم (زرقانی ۱۳۸۷: ۴۲۵).

چنان‌که پیش‌تر اشارت رفت، اخوان ثالث را «شاعر شکست» نامیده‌اند. تردیدی نیست که او از شکست شکبیا شد و در رویارویی با عمری رنج و دشواری کم نیاورد و سپر نینداخت و تسلیم نومیدی محض نشد.

درست است که او همه پیوندها و پیمان‌ها را بی‌بنیاد و دروغین می‌داند و از همه‌چیز ناامید جلوه می‌کند و هیچ روزنه‌ای نمی‌بیند، اما با این همه، نومید محض نیست. بازتاب یک احساس اصیل و امید رنگ در ژرف‌نای اندیشه‌اش هنوز می‌درخشد و بی‌اختیار در گوشه‌وکنار شعرهایش نقش می‌بندد. هنوز با همه ناامیدی و سکوت تلخ، نمی‌تواند تن به یأس دردناک خویش بسپارد (شفیعی کدکنی ۱۳۹۱: ۱۲۹).

بدیهی است که او اهل مبارزه است. مبارزه در همه ساحات زندگی‌ای که از آغاز روی خوشی به او نشان نداده و اخوان همواره در آن دچار نوعی شکست بود، چنان‌که خود در این باره می‌گوید: «مشکل من زندگی من است» (کاخکی ۱۳۷۱: ۱۸۰). نیز روحيات خيامی او را نمی‌توان در رویارویی با زندگی‌اش نادیده انگاشت. او دل‌خوش‌کنک‌های زندگی را صراحتاً فریسی پوچ و حرفی مُفت می‌دانست و آن را به‌سُخره می‌گرفت.

درون‌مایه نومیدی و حساسیت روحی اخوان در مطاوی تمام سروده‌های ممتازش پیداست. بازی‌های سیاسی و تحولات اجتماعی روزگار را به‌دقت رصد می‌کند و ناظر دقیق تمام تحولات سیاسی جامعه ایران است. همین روحیه است که روزگارش را به یأس کشانید و بدبینی او را تا واپسین ساعات عمر و زندگی با او سنجاق کرده بود.

روحیه‌ای دقیق و حساس که هرگز نتوانست در رویارویی با زندگی و جامعه رواداری (tolerance) و تعامل نشان بدهد و درمقابل رنج و ناملايمات روزگار خويشتن‌دار باشد. اندوه او اندوه اجتماع و نامهربانی مردم اجتماعش بود.

از نخستین سروده‌های این دفتر نادر یا اسکندر است که اعتراضی سیاسی و گزارشی جامعه‌شناسانه است. اخوان در این شعر که در قالب چهارپاره سروده شد با بیانی تلخ و اندوه‌بار از وضع زمانه و روزگار سخن می‌گوید. نخست چنین می‌پندارد که موج‌ها خوابیده‌اند، آرام و آرام و طوفان از نای و نوا افتاده و همه‌چیز آرام است و آب‌ها از آسیا افتاده است، اما این‌ها همه سراب است، چون همه‌چیز حکایت از فروریختگی و رسوایی و در یوزگی و پوچی می‌کند. همه‌جا شب و تیرگی است و حتی پشت تپه هم، به‌باور شاعر، روز در کار نیست. تلاش‌ها و سرسختی‌ها به‌ثمر نمی‌رسد و از این ستون به ستون دیگر فرجی نمی‌ماند... و آنچه باز مانده، باده و افیون و بنگ و عدل ایزدی است (پارسا ۱۳۷۰: ۲۹۶)، چنان‌که می‌گوید:

آب‌ها از آسیا افتاده، لیک	باز ما ماندیم و خوان این و آن
میهمان باده و افیون و بنگ	در پناه دشمنان و دوستان
آب‌ها از آسیا افتاده، لیک	باز ما ماندیم و عدل ایزدی
و آن‌چه گوئی گویدم هر شب ز نم:	«باز هم مست و تهی دست آمدی؟»

(اخوان ثالث ۱۳۳۸: ۵).

اخوان‌گنش‌گری است فرهنگی و معلمی مصلح و باریک‌بین که با دقت به همه‌چیز می‌نگرد و همه لایه‌های زندگی و اجتماع را با ذره‌بین می‌کاود. روشن است که «هرچه انسان در زندگی ژرف‌تر بنگرد، در رنج ژرف‌تر نگرسته است» (نیچه ۱۳۸۹: ۱۷۲). این ژرف‌نگری او موجبات آزرده‌گی و اندوه او را فراهم می‌آورد و چنبرهٔ یأس و نومیدی او را به حال خویش رها نمی‌گذارد.

اقلیم و آفاق شعر اخوان ویژهٔ خود اوست. این اقلیم تفرجگاهی است که اسلوب هنری او را در میان اقرانش به‌طرزی خاص، متفاوت، و نامتقارن می‌نمایاند. اقلیم شعر اخوان تفرج‌گاه غم است. عنصر غم و اندوه و نومیدی درون‌مایهٔ (theme) اصلی بیان گزارشی و شیوه‌های روایی و تمثیلی اوست. لحن کلام او تلخ چون باده و دل‌پذیر چون غم^۵ است. مهم‌ترین میراث برجای‌مانده از نیاکانش گفتی همین پوستین کهنهٔ غم بوده است:

بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی نومییدی و بدبینی در اشعار دههٔ سی اخوان ثالث ۱۷

پوستینی کهنه دارم من
سال خوردی جاودان‌مانند
مرده‌ریگی داستان‌گوی از نیاکانم، که شب تا روز
گویدم چون و نگوید چند

پوستینی کهنه دارم من
یادگار از روزگارانی غبارآلود
مانده میراث از نیاکانم مرا این روزگارآلود

(اخوان ثالث ۱۳۳۸: ۱۲-۱۴).

آخر شاهنامه ابتدای شکایت‌های غمگین اخوان بعد از عبور از امواج متلاطم و شکست‌های پیاپی جامعهٔ ایران است.

غم و اندوهی که در شعرهای *آخر شاهنامه* هست از یک بینش / نگرش والایی بهره می‌گیرد. غم و یأس اخوان مانند غم‌ها و یأس‌های شاعرانی نیست که از نداشتن مادیات زندگی گله‌مند و مأیوس‌اند، بلکه او فراتر از حیات مادی، زندگی معنوی انسان‌های ایرانی را در گذر تاریخ می‌نگرد، وقتی به درک و دریافت درستی از تاریخ و جامعهٔ ایرانی می‌رسد، از وضعیت کنونی جامعه‌اش و موقعیت حاکم بر مردمش نگران است. بنابراین یأس و اندوه او در این دوره ناشی از شناخت عمیق او از تاریخ و فرهنگ و جامعهٔ ایران است که پس از گذشت قرن‌ها چنین به خفت و خواری افتاده است و او به هر دری که می‌زند امید رهایی و نجات برای این ملت نمی‌یابد، از این روست که در شعرهای *آخر شاهنامه* گاه با یأس، گاه با اعتراض، گاه با عصیان و حتی گاه با تسلیم در برابر وضعیت موجود، تصویری از تاریخ ملت به‌دست می‌دهد (محمدی آملی ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۴۲).

در این میان، شاعر در شعر *آخر شاهنامه* با لحنی پرسش‌انگیز و تأسف بار همهٔ روزگار را به‌چالش می‌کشانند:

هان، کجاست؟
پایتخت این دژآیین‌قرن پُر آشوب
قرن شکلک‌چهره

(اخوان ثالث ۱۳۸۱: ۱۰۵).

بار غمی که خاطر اخوان را خسته و آزرده کرده بود پارادایم (paradigm) شک و شکست‌های فردی و اجتماعی بود. به قول ارسطو «شک سرچشمه اندیشه فلسفی است»، اما منظور از نقل این جمله تعمیم اندیشه‌های اخوان بدان نیست.

شکاکیت دیالکتیک، که از عصر روشن‌گری به بعد اشاعه یافت، برخاسته از گوناگونی مسائل و دشواری‌ها و تناقض‌های درونی نظام‌های اندیشه‌ای و نظریات و عقاید است. این نوع شکاکیت در نفی عصیبت‌ها و تعبدهاست. اما شک اخوان به نوعی تعبد در اندیشه منفی می‌انجامد. پوچی و یاهو بودن زندگی ثمره شک او در حرکت است. او در همه چیز شک نمی‌کند، بلکه بیش‌تر در این شک می‌کند که حرکت به نتیجه‌ای برسد. در این شک می‌کند که زندگی دارای سرانجام روشنی باشد و جهان و زندگی معنا و مفهومی داشته باشد. در این شک می‌کند که کسی به به‌روزی آدمی در این جهان امید بسته باشد (مختاری ۱۳۷۱: ۴۶۷-۴۸۶).

ازسوی دیگر:

دوره‌ای که شاعر اندیشیدن به تاریخ را آغاز می‌کند، دوره‌ای است که شکست‌های تاریخی‌اش را بیرون می‌کشد، دوره‌ای است که همه چیز را به پرسش می‌گیرد که چرا چنین و چنان شده است و می‌شود، دوره‌ای که شاعر رابطه خود و مردم را بازمی‌نگرد، دوره‌ای است که این مردم از پای درآمده‌اند. از یاری او سر باز زده‌اند. سبب شکست شده‌اند. همت نکرده‌اند. فریب داده‌اند و فریب خورده‌اند. کلک بوده‌اند و کلک زده‌اند. و هزار تعبیر و تأویل دیگر از این گونه. و همه بر گرد همان محور شکست، و همه پی‌آمد همان شکست (همان: ۴۴۹).

کوره بی‌صبری شعر اخوان غالباً پرصاعقه است. یاسی که در *آخر شاهنامه* چون ابری تیره و تار بر جان شاعر گسترده است از آسمان زمستان به این سو گسیل شده است. به لحاظ جامعه‌شناختی، این یأس و بدبینی بیش و پیش از هر چیز ناشی از کابوس زندان و حبس تلخی است که شاعر در عنفوان جوانی آن را به ناروا تجربه کرد. برخورد مایوسانه اخوان با واقعیت‌های ریز و درشت اجتماعی در حقیقت و تا حدودی بازتاب همین زندان است که به تدریج این سرخوردگی و ناامیدی‌ها صبغه فلسفی یافته و عنصر «بی‌معنایی» سراسر ذهن و ضمیرش را پوشانده و تردید در همه ابعاد زندگی و جامعه او را به «یأس فلسفی» کشانده است. او که در جویبار جاری لحظه‌ها مدعی است:

از تهی سرشار
چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ
دوستان و دشمنان را می‌شناسم من
زندگی را دوست می‌دارم
مرگ را دشمن

(اخوان ثالث ۱۳۳۸: ۹).

اما از دوستی‌ها خرسند نیست و می‌خواهد به دشمن پناه آورد. اخوان در این هنگام که عارضه بدبینی و یأس اجتماعی تا پنهان‌ترین زوایای وجود و لایه‌های ذهنش چون سندرم (syndrome) رسوب کرده، نومیدانه به گذشته روی می‌آورد و با نگاهی به کهن‌الگوها (archaism) می‌کوشد مردم و جامعه را به گذشته‌های دور، که به‌زعم او دورانی درخشان است، توجه دهد و در این رویکرد تا واپسین روزهای عمر و زندگی در آفاق حزن و خزان می‌ایستد و «خزانی» می‌سراید:

پاییز جان! چه سرد
چه دردآلود
چون من تو نیز تنها ماندستی
ای فصل فصل‌های نگارینم!
پاییزم ای قناری غمگینم

(همان: ۲۳).

به تعبیری دیگر، اخوان در *آخر شاهنامه* با رویکردی جامعه‌شناسانه:

مردی است با پوستین میراث بر دوش که نومید از ظهور کاوه، کنار جویبار از تهی
سرشار و مرداب عمر اوبار لحظه‌خوار، اندوه‌زار خاطر خود را آب‌یاری می‌کند و حتی
طلوع خورشید را جز به هیئت شعله‌ور خون‌بوته مرجانی که بال کبوتران صبح‌گاهی را
خونین کرده است، نمی‌بیند (حقوقی ۱۳۷۱: ۱۰۳).

در این دفتر، شعر «قاصدک» منتهای گفتمان نومییدی اخوان در سطح جامعه است. قاصدک سرگذشت جامعه و حدیث نفس مردم ایران در سال‌های پساکودتاست. شعری شش‌دانش و برآمده از دل. اقبال عام و خاص در این شش دهه‌ای که از عمر این شعر می‌گذرد به‌درستی نشان‌دهنده اهمیت و مقبولیت آن است. شعری محزون و استعاری

(metaphor) اما بی‌مرز و بی‌عیب که تصویری عینی از جامعه بهت‌زده و مغموم ایران ارائه می‌دهد. قاصدک شکوه و درد دل با موجودی است که در فرهنگ عوام به‌عنوان «خبرکش» شهرت دارد و به هر جا می‌رود مردم از او انتظار شنیدن خبری خوش دارند. اما در برهوت تنهایی و غربت زندگی شاعر نه تنها هیچ خبری نیست، بلکه خود قاصدک نیز مورد عتاب و پرسش قرار می‌گیرد:

قاصدک! هان، ولی... آخر... ای وای...

راستی آیا رفتی با باد؟

با توأم آی، کجا رفتی؟ آی...

راستی آیا جایی خبری هست هنوز؟

مانده خاکستر گرمی جایی؟

در اجاقی — طمع شعله نمی‌بندم — خردک شرری هست هنوز؟

(اخوان ثالث ۱۳۳۸: ۸۶).

کانون وجودی اخوان بافت و ترکیبی است متناقض (paradox) از یأس و امید و روشنی و تاریکی:

هر هنرمند بزرگی، در مرکز وجودی خود، یک تناقض ناگزیر دارد؛ تناقضی که اگر روزی به ارتفاع یکی از نقیضین منجر شود، کار هنرمند نیز تمام است و دیگر از هنر چیزی جز مهارت‌های آن برایش باقی نخواهد ماند. کشف مرکز این تناقض‌ها، در هنرمندان، گاه بسیار دشوار است. خاستگاه این تناقض، همان اراده معطوف به آزادی است که در کمون ذات انسان به‌ودیعت نهاده شده است (شفیعی کدکنی ۱۳۹۰: ۵۵۰).

وی شاعری است چندبعدی که ساحت اندیشه و شعر او در یک لذت خاص متمرکز نمی‌شود و جانب افراط نمی‌گراید (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۱۴۸). اخوان «به‌اعتبار تجربه بیرونی مجبور است شعر ناله و شکست بسراید، اما دنیای درونش، دنیای مبارزه و شکست‌ناپذیری است. این تناقض میان دنیای درون و بیرون اخوان باعث شده در سطح عاطفی شعرش، به‌خصوص در شاه‌کارهایش، تناقضی شکل بگیرد که از قضا رمز ماندگاری شعر اخوان در همین تناقض اجباری و غیرارادی است. ترکیب پارادوکسیکال حماسه شکست که برای معرفی شعر اخوان به‌کار برده می‌شود نیز نشان‌دهنده همین تناقض است» (زرقانی ۱۳۸۷: ۴۳۳).

این تناقض‌ها اخوان را در مجموعه *آخر شاهنامه* بیش از آن‌که نوید باشد، غماخشاگین می‌نمایاند؛ به عبارتی، شعر *آخر شاهنامه* در کانون فرهنگ و باور ایرانی شعری است برزخی و رستاخیزگونه که در آن عناصر متضاد در اوج هماهنگی پیوسته و در کنار هم قرار می‌گیرند.

۴. نتیجه‌گیری

در نگاهی کلی، بدبینی و نومی‌دی به لحاظ پدیداری و جامعه‌شناسی نوعی التهاب هیستریک است که در نتیجه شکست‌های شخصی یا بحران‌های اجتماعی بر افراد عارض می‌شود و این التهاب گاه تمام تاروپود جامعه را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. روحیه و رفتار هر جامعه‌ای به تأثیر از کیفیت روی داده‌های بد و خوب آن جامعه است که اغلب در آیین آثار شعرا و هنرمندانش بازتاب می‌یابد. جامعه ایران در دهه سی سده گذشته و پس از سرکوب قیام‌های ملی و جنبش‌های مدنی سی تیر دوران نوید و ملت‌پسندی را پشت سر گذاشت. تصویر این دوران ملت‌پسند را در آثار و سروده‌های شاعران جوان این عصر به روشنی می‌توانیم دید. اخوان ثالث شاخص‌ترین شاعر متأثر و نوید این دوران و معاصر ایران است که سه دفتر نخست او کیفیت اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در دهه مذکور را نشان می‌دهد. اخوان در مرکز وجودی خود ترکیبی متناقض از غم و امید دارد. او فرزند دوره‌ای از تاریخ است که کابوس استبداد چون بختک بر جامعه‌اش سایه افکنده است. علاوه بر رنج‌ها و گرفتاری‌های شخصی که از آغاز زندگی با خود هم‌راه داشت شکست‌ها و بحران اجتماعی جامعه ایران بر نومی‌دی و دل‌تنگی‌های او سایه مضاعف انداخت. همه این عوامل شخصی و اجتماعی گویی با هم ساختند تا بنیاد امید و آرزوهای او را براندازند. اخوان اساساً چون خیم به همه چیز با دیده شک می‌نگرد. نوجوانی و جوانی او در دوره‌ای متلاطم از تاریخ معاصر ایران سپری شد و تاروپود ذهن و ضمیرش در این دوره نضج گرفت. ناکامی جنبش‌های بی‌فرجام جامعه مدنی ایران در پی کودتای ۲۸ مرداد و تداوم استبداد تاریخی تأثیر ناروایی در جان و روحش گذارد و بدبینی و نومی‌دی او را دوچندان کرد. از همین روی، عنصر غالب در نخستین دفتر از مجموعه اشعار او، یعنی *ارغنون*، غم و اندوه است و متعاقب آن شاعر در دو مجموعه‌های *زمستان* و *آخر شاهنامه* به مراتب نومی‌دتر و افسرده‌تر است. شعر اخوان پسند و خورند سلیقه‌های متنوع و زبان حال بسیاری از آدم‌های اجتماع اطرافش در لحظه‌های نومی‌دی،

دل‌تنگی، و غم‌ناکی است. اخوان با درکی ژرف از اجتماع و خُلق‌وحوی مردمان نومید جامعه خود می‌کوشد تا در پیوند با این مردم آن‌ها را از ریشه‌های تاریخی مصائب و مشکلاتشان بی‌گهانند. اخوان نماد یأس فلسفی در شعر معاصر ایران است و نومیدی و اندوه او الزاماً شخصی نیست، بلکه بازتاب بدایندها و ناکامی‌هایی است که به‌مرور در روح تاریخی مردم ایران رسوب کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این تعبیر از نجف دریابندری است (دریابندری ۱۳۷۰: ۲۴۱).
۲. این تعبیر وامی است از ولتر که می‌گوید: «یک غول دل‌شاد، بهتر که احساساتی دل‌تنگ» (نیچه ۱۳۸۶: ۴۷).
۳. Paul Tillich؛ متأله و اندیشمند معاصر آلمانی و یکی از بنیان‌گذاران الهیات معاصر پروتستان.
۴. این باور بی‌شبهت به گفتار نیچه نیست که می‌گوید: «نومید بودن به‌تن‌سپردن» (نیچه ۱۳۸۹: ۳۰۷).
۵. وامی است از ه. ا. سایه که می‌گوید: تلخ چون باده، دل‌پذیر چون غم / طُرفه‌شعری به‌یادگار گذاشت (ابتهاج ۱۳۸۹: ۳۵۳).

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند و دیگران (۱۳۹۱)، جستارهایی دربارهٔ تئوری توطئه در ایران، تهران: نشر نی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، شعر و اندیشه، تهران: نشر مرکز.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۹)، سیاه‌مشق، تهران: کارنامه.
- اخوان ثالث، مهدی (م. امید) (۱۳۳۸)، آخر شاهنامه، تهران: بی‌نا.
- اخوان ثالث، مهدی (م. امید) (۱۳۷۱)، زمستان، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی (م. امید) (۱۳۸۱)، آن‌گاه پس از تندر (منتخب هشت دفتر شعر)، تهران: سخن.
- اخوان ثالث، مهدی (م. امید) (۱۳۸۸)، ارغنون، تهران: زمستان.
- افشاری، مهرا (۱۳۷۷)، «شعر و شاعری از دیدگاه اخوان»، شهریار شهر سنگستان، تهران: سخن.
- الهی، اصغر (۱۳۷۰)، «اندیش‌ناک لحظه‌های سبز هستی»، باغ بی‌برگی، تهران: ناشران.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱)، طلا در مس، ۳ ج، تهران: نویسنده.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۹۳)، روشن‌فکران ایرانی و غرب، تهران: فرزانه‌روز.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۷۰)، «شبی که آینه تب کرد»، باغ بی‌برگی، زیر نظر مرتضی کاخی، تهران: ناشران.

پارسا، ه (۱۳۷۰)، «آخر شاهنامه»، ناگه غروب کلامین ستاره، به‌کوشش سحر دریایی و دیگران، تهران: بزرگمهر.

تیلیش، پل (۱۳۶۶)، شعاعت بودن، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: علمی و فرهنگی.
حقوقی، محمد (۱۳۷۱)، شعر زمان ما (مهدی اخوان ثالث)، تهران: نگاه.
دریابندری، نجف (۱۳۷۰)، «اخوان شاعر شکست»، باغ بی‌برگی، زیر نظر مرتضی کاخی، تهران: ناشران.
زرقانی، مهدی (۱۳۸۷)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: نشر ثالث.
زرین‌کوب، حمید (۱۳۵۸)، چشم‌انداز شعر نو فارسی، تهران: توس.
زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، تهران: اساطیر.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی؛ از مشروطه تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، حالات و مقامات م. امید، تهران: سخن.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه؛ در جست‌وجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران، تهران: سخن.

صنعتی، محمد (۱۳۸۹)، تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات، تهران: نشر مرکز.
طیبه، عاطفه و میلاد عظیمی (۱۳۹۱)، پیر پریشان‌اندیش (در صحبت سایه)، تهران: سخن.
فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.
فرانکن، رابرت (۱۳۸۸)، انگیزش و هیجان، ترجمه حسن شمس اسفندآباد و دیگران، تهران: نشر نی.
فروم، اریک (۱۳۸۵)، انقلاب امید، ترجمه مجید روشنگر، تهران: مروارید.
کاخی، مرتضی (۱۳۷۰)، باغ بی‌برگی؛ یادنامه مهدی اخوان ثالث، تهران: ناشران.
کاخی، مرتضی (۱۳۷۱)، صدای حیرت‌بیدار (گفت‌وگوهای مهدی اخوان ثالث، م. امید)، تهران: زمستان.
کریدرز، مایکل (۱۳۸۸)، بودا، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: طرح نو.
محمدرضا (۱۳۷۷)، آواز چگور؛ زندگانی و شعر مهدی اخوان ثالث، تهران: نشر ثالث.
مختاری، محمد (۱۳۷۱)، انسان در شعر معاصر، تهران: توس.
معمدی، غلام‌حسین (۱۳۸۷)، انسان و مرگ، تهران: نشر مرکز.
نیچه، فردریش (۱۳۸۶)، اراده قدرت، ترجمه مجید شریف، چاپ چهارم، تهران: جامی.
نیچه، فردریش (۱۳۸۹)، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.
یوسفی، غلام‌حسین (۱۳۷۳)، چشمه روشن (دیداری با شاعران)، تهران: علمی.

